



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

نظام شورایی در آلمان

ریچارد مولر

ترجمه‌ی: سیاوش محمودی



تیر ۱۳۹۹

۱- پیدایش ایده شورایی

از ایده شورا و شوراهای کارگری غالباً به‌عنوان یک پدیده منحصر به فرد روسی یاد می‌شود. این [درک] ناشی از قضاوت نادرست از دلایل عینی این ایده‌ی جدید است. ایده شورا شکل بیان مبارزه طبقاتی پرولتاریا [و] انقلاب پرولتری‌ای است که در مرحله سرنوشت‌سازی قرار دارد. با این حال می‌توان جلوه‌های مشابهی را در تاریخ انقلابات در قرون گذشته نشان داد. اما من در چارچوب این بحث از آن صرف‌نظر می‌کنم.

در سال ۱۹۰۵ دوره اول انقلاب روسیه آغاز شد. تزاریسم تا آن زمان هیچ شکل کارگری را تحمل نمی‌کرد. تزاریسم اتحادیه‌های کارگری و هم‌چنین احزاب سیاسی را سرکوب کرد. اما نتوانست ساختار سازمانی کارگران در شرکت‌های بزرگ را که خود سرمایه‌داری ایجاد کرده بود، سرکوب کند. در این جا شکل توسعه‌یافته تولید سرمایه‌داری، کارگران را به شکل توده‌های بزرگی گرد هم آورده بود. منافع مشترک توده کارگرانی که در واحدهای بزرگ تولیدی جمع شده بودند، باعث به‌وجود آمدن اراده جمعی واحدی نیز بین آنان شد، بدون آن که پیوند سازمانی استواری داشته باشند. با وجود این که تزاریسم تا سال ۱۹۰۵ با خشونت بی‌سابقه سعی در سرکوب هر حرکت کارگری، حتی در شرکت‌های بزرگ می‌کرد، اما جنبش انقلابی کارگری در سال ۱۹۰۵، به محض این که اولین علائم فروپاشی تزاریسم آشکار شد، شعله‌ور گردید. در واحدهای بزرگ تولیدی، کمیته‌های کارخانه، به‌عنوان شورای نمایندگان کارگری انتخاب شدند. از این طریق هسته‌های رزمنده جنبش انقلابی شکل گرفت. بدین وسیله انقلاب پرولتری روسیه بدون هیچ تدارک قبلی، از درون شرایط، سازمان رزمنده خاص خود را ایجاد کرد.

امروز می‌شنویم که می‌گویند آن چه در روسیه از درون مناسبات رشد کند، در کشورهای اروپای غربی با جنبش توسعه‌یافته‌ی اتحادیه‌ای محلی از اعراب ندارد. اما ما همان علل و پدیده‌ها را در این کشورها نیز مشاهده می‌کنیم. حتی در انگلستان، در کشوری با قدیمی‌ترین اتحادیه‌های کارگری به‌هم پیوسته، امروزه در بسیاری از موارد مبارزات اقتصادی به کمک نمایندگان که در نقطه مقابل اتحادیه کارگری قدیمی قرار دارند، به پیش برده می‌شود. در این جا نیز کارگران ارگان‌های جدید مبارزاتی خود را که با شرایط انقلابی مطابقت دارد، ایجاد می‌کنند. حتی در انگلستان ایده شورا به‌عنوان بیان نویی از مبارزات طبقاتی پرولتری سر بر آورده است. اتحادیه‌های قدیمی خود را سازمان‌های مبارزه طبقاتی پرولتری معرفی می‌کنند.

بدون تردید نیز چنین است، اما آن‌ها ملزومات مبارزات طبقاتی انقلابی‌ای را که اکنون در تمام کشورهای سرمایه‌داری با قدرتی کمتر یا بیش‌تر در حال تأثیرگذاری‌اند، برآورده نمی‌کنند. در کشورهای اروپای غربی، این سازمان‌های مبارز انقلابی جدید نه تنها علیه خواست جامعه بورژوازی بلکه علیه خواست رهبران سازمان‌های مبارزاتی موجود پرولتاریا شکل می‌گیرند. پدیده‌ای که بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

آن چه را که در روسیه و انگلیس شکل گرفت، در آلمان نیز مشاهده می‌کنیم. اگرچه علل این پدیده‌ها یکسان است، اما تأثیرات بیرونی آن از اشکال متفاوتی برخوردار است. هنگامی که در نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان سازمان

های مبارز پرولتری جدید در شوراهای کارگری شکل گرفت، از آن به‌عنوان تقلید از «روش‌های بلشویستی» یاد می‌شد. با این حال، این سازمان‌های رزمنده جدید به‌عنوان پیامد حوادث نوامبر شکل نگرفتند، بلکه در دوران جنگ، زمانی که سقوط نوامبر هنوز قریب‌الوقوع نبود، ایجاد شده بودند. آن‌ها حاصل تأثیرات اقتصادی جنگ، سرکوب هرگونه جنبش آزاد طبقه کارگر تحت لوای شرایط محاصره، شکست کامل اتحادیه‌ها و همچنین احزاب سیاسی بودند. عملکرد اتحادیه‌های کارگری به بهانه شرایط محاصره مهار شد و به علاوه بوروکراسی اتحادیه به‌خدمت سیاست جنگی درآمد. حزب سیاسی کارگری دچار انشعاب شد. در حالی که بخشی از آن با صراحت کامل خود را در خدمت سیاست جنگی رژیم قرار داده بود، بخش دیگر برای مقاومت در برابر آن بسیار ضعیف بود. آن بخش از طبقه کارگر که به بلوغ سیاسی و انقلابی دست یافته بود، به‌دنبال اشکال جدیدی از مبارزات پرولتری انقلابی، به‌دنبال یافتن سازمان رزمنده نوینی بود. این تلاش‌ها ابتدا در کارخانجات بزرگ شکل گرفت و اشکال مستحکم‌تری هم پیدا کرد. هنگامی که ناگهان در ژوئیه سال ۱۹۱۶، ۵۵،۰۰۰ کارگر در برلین نه برای بهبود اوضاع اقتصادی، بلکه به دلایل سیاسی، وارد اعتصاب شدند، جامعه بورژوازی، بلکه فراتر از آن، رهبران سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌ها نیز نتوانستند این واقعیت بی‌سابقه را درک کنند. این واقعیت، تمام تجارب به‌دست آمده جنبش کارگری را به‌سادگی وارونه کرد. دلایلی را در کجا باید جستجو کرد؟ چه کسی این اعتصاب را آماده و رهبری کرد؟ در رابطه با پرسش اول جامعه‌ی بورژوازی و رهبران اتحادیه‌ای نگرانی چندانی نداشتند. آن‌ها نمی‌دیدند یا نمی‌خواستند ببینند که جنگ و سرکوب وحشیانه‌ی طبقه کارگر می‌توانست باعث سر بر آوردن چه گرایش‌های انقلابی شود. بدین منظور با تمام ابزار در جستجوی رهبران این حرکت برآمدند. این رهبران در کارخانجات بزرگ بودند، در شرکت لودویگ لوه، در کارخانجات شوارتزکوپف، و الی آخر ... آن‌ها کارگرانی بودند که در «کمیته‌های کارخانه» متحد شده بودند، مانند کمیته‌های کارخانه شرکت‌های بزرگ پترزبورگ در سال ۱۹۰۵، بدون این که با فعالیت‌هایشان آشنایی داشته باشند. مبارزه سیاسی در جولای ۱۹۱۶ نمی‌توانست با کمک احزاب و اتحادیه‌ها به پیش برده شود. رهبران این سازمان‌ها مخالف یک چنین مبارزاتی بودند، آن‌ها حتی بعد از این نبرد، در فرستادن رهبران آن به زیر تیغ شمشیر نظامیان مشارکت داشتند. این «کمیته‌های کارخانه» را، با این که چنین نامی توصیفی دقیق برای آن‌ها نیست، می‌توان به‌عنوان پیشروان شوراهای انقلابی کارگری امروزی آلمان نام برد. اولین ریشه‌های ایده شوراهای آلمان متناسب با شرایط آن زمان متولد شد. چیزی که در ژوئیه سال ۱۹۱۶ پدیدار شد، به رشد خود ادامه داد و تأثیر خود را بر اعتصاب عمومی سیاسی بزرگ در آوریل ۱۹۱۷ با شرکت ۳۰۰ هزار کارگر و نیز در اعتصاب عمومی سیاسی در ژانویه و فوریه ۱۹۱۸ گذاشت که بیش از ۵۰۰ هزار کارگر در آن شرکت داشتند.

این مبارزات از طریق احزاب و اتحادیه‌های کارگری موجود انجام و رهبری نشد. در این‌جا نشانه‌های سازمان سومی، یعنی شوراهای کارگری خود را پدیدار کرد. کارخانجات بزرگ حامل این حرکت بودند. در آنجا مردانی حضور داشتند که خود از رهبران جنبش بوده و از نظر سیاسی و اتحادیه‌ای سازمان یافته بودند و در این سازمان

ها اغلب خودشان نیز به‌عنوان مسئول نقش داشتند اما باید فراتر می‌رفتند تا سازمان پرولتری جدیدی ایجاد کنند. در تمام این مبارزات هیچ‌گاه به نام‌هایی نظیر «شوراهای کارگری» یا «نظام شورایی» و یا «سازمان شورایی» اشاره نشده است. بعد از اعتصاب عمومی ژانویه و فوریه ۱۹۱۸، مقدمات سرنگونی قهرآمیز رژیم کهنه مهیا شد. نمی‌خواهم بگویم که به این طریق انقلاب نوامبر «ساخته شد». علل عینی این انقلاب در فروپاشی نظامی، سیاسی و اقتصادی آلمان نهفته است. در آغاز سال ۱۹۱۸ می‌شد این زمان فروپاشی را پیش‌بینی کرد. لازم بود انرژی انقلابی انباشته‌شده در طبقه کارگر را متمرکز کرده، نه این که با اقدامات منفرد و پراکنده آن را به چند دستگی کشاند، بلکه آن را حفظ کرد و در زمان معین از تمام توان برای سرنگونی رژیم کهنه استفاده کرد. این آماده‌سازی‌ها دوباره نشان می‌داد که کارخانجات بزرگ مناسب‌ترین مکان‌هایی بودند که در آن بهترین امکان تمرکز انرژی انقلابی طبقه کارگر به بهترین شکل فراهم بود. در تمامی این تدارکات هرگز به این اندیشه پرداخته نشد که چه نوع سازمانی باید به‌دنبال یک مبارزه پیروزمند بعد از سرنگونی رژیم کهنه ایجاد شود. کمتر کسی به این فکر بود که چه کاری باید بعد از مبارزه انجام داد. ابتدا تدارک مبارزه و رهبری پیروزمندان آن مهم بود. وقتی فروپاشی نوامبر سر رسید، شوراهای کارگری از درون شرایط انقلابی سر برآورد، حتی آن‌جایی نیز، که هرگز به این سقوط فکر نشده بود. این شرح مختصر از روند تحول شرایط به ما نشان می‌دهد که ایده شورا یک پدیده خاص روسی نیست، بلکه به‌عنوان شکل جدید سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا از درون تحولات مناسبات اقتصادی و سیاسی رشد سربرآورده است. مبارزه برای هستی طبقه کارگر، ایده‌های تعلق طبقاتی و حس باهم بودن را نه در سازمان‌های موجود، بلکه آن‌جایی که توده‌ها تحت فشار مشابهی قرار داشتند، تجربه می‌کرد. فعالیت سازمان‌های کارگری به علت فشارهای خارجی و تضادهای درونی مهار شده بود. علاوه بر این، این سازمان‌ها بخش‌های بزرگی از طبقه کارگر را دربر نمی‌گرفتند. در کارخانه‌های بزرگ با تسلط شکل تولید سرمایه‌دارانه وضع متفاوت بود. در این‌جا پرولتاریا، بدون توجه به اعتقادات مذهبی و سیاسی خود برای سرنوشت مشترکی گرد هم آمده بود. در این‌جا بود که شکل‌های جدید سازماندهی یعنی ایده‌ی شوراها ریشه گرفت.

با وجود این که منافع جمعی پرولتاریا با تمام قدرت ایده جدیدی را خلق کرد، در ابتدای امر تاثیرات عملی‌اش ناروشن ماند و در مورد ماهیت و اهداف شوراهای کارگری، به‌عنوان مظهر این ایده جدید، شعله مبارزاتی را برافروخت که تا امروز [اما] توضیح روشنی با خود به همراه نیاورده است. به این که چرا اینطور است و چگونه باید باشد، سعی خواهیم کرد در بخش‌های بعدی بپردازم.

۲- دموکراسی یا نظام شورایی

گرچه سوسیال دموکراسی آلمان ده‌ها سال سوسیالیسم را آموزش می‌داد، با این که برای خود برنامه‌ای تدوین کرده بود که خواستار لغو هرگونه سلطه‌ی طبقاتی بود و مبارزه طبقاتی پرولتری را ابزار آن می‌دانست، اگرچه به

قوی‌ترین حزب سیاسی تبدیل شد و بورژوازی قویا از آن وحشت داشت، اما زمانی که قدرت سیاسی در نوامبر ۱۹۱۸ به تصرف پرولتاریا درآمد، موفق نشد تا برنامه‌های خود را متحقق کند.

آن‌چه فریدریش انگلس در انتقاد خود به پیش‌نویس برنامه‌ی ارفورت در ۲۹ جولای ۱۸۹۱، پیش‌گویی کرده بود به واقعیت وحشتناکی تبدیل شد.

انگلس، از جمله به اپورتونیسمی ارجاع می‌داد که در درون سوسیال دموکراسی آلمان خود را نشان می‌داد. او همین‌طور به کمبود برنامه ارفورت اشاره می‌کند و این که فضایی ایجاد شده است که گویی در آلمان توسعه مسالمت‌آمیز به سمت سوسیالیسم امکان‌پذیر است.

«چنین سیاستی در درازمدت می‌تواند تنها حزب خود را به بی‌راهه بکشانند. [این سیاست] مسائل کلی، انتزاعی و سیاسی را در اولویت قرار داده تا بدین طریق [از پرداختن] به مسائل معین، مسائلی که با اولین رویدادهای بزرگ، با اولین بحران سیاسی در دستور کار قرار می‌گیرند، بپرهیزد. حاصل چنین سیاستی این است که حزب به یک‌باره در لحظه تعیین‌کننده در مانده است و پیرامون مسائل تعیین‌کننده ناروشنی و اختلاف نظر حاکم می‌شود، چراکه این نکات هرگز مورد بحث قرار نگرفته بودند...» سیاست جنگی فرصت‌طلبانه‌ی اکثریت سوسیال دموکراسی که با وضوحی وحشتناک روی‌گرداندن از اصول انقلابی سوسیالیسم را نشان داد منجر به انشعاب در حزب و بدین ترتیب به عامل فلج‌کننده‌ی فعالیت‌های طبقه کارگر بدل شد. این سیاست جنگی فرصت‌طلبانه نشان داد که چگونه بخش اعظم سوسیال دموکراسی آلمان عمیقاً به بورژوازی متکی است، که با یک ایدئولوژی ظاهراً سوسیالیستی سعی در توجیه آن نموده است.

هنگامی که در نوامبر سال ۱۹۱۸ جامعه بورژوازی مجبور شد قدرت را به احزاب سوسیالیستی واگذار کند، در درون این احزاب یک‌بار دیگر گرایش فرصت‌طلبانه که خود را طرفدار دموکراسی می‌دانست و خواهان شکل بیان آن، یعنی مجلس ملی، بود، پیروز شد، در حالی که تنها بخش کوچکی به شدت علیه دموکراسی ایستادگی کرد و نظام شورایی را به‌عنوان ابزاری برای غلبه بر دولت طبقاتی سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم ضروری دانست.

بار دیگر، حقیقت سخنان انگلس آشکار شد: اگرچه سوسیال دموکراسی مبارزات طبقاتی پرولتری را رهبری کرده بود، اما همیشه فقط مسائل کلی را در اولویت قرار می‌داد، در حالی که مسائل مهم که طبیعتاً در جریان یک بحران سیاسی در دستور کار قرار می‌گیرند را هرگز مورد بحث قرار نداده بودند و در نوامبر ۱۹۱۸، این مسئله مهم ناگهان در مقابل سوسیال دموکراسی قرار گرفت. اکثریت سوسیال دموکراسی نه آن‌طور که کارل مارکس

یا فردریش انگلس طرح کرده بودند، بلکه برای دموکراسی صوری و بدین طریق برای یک ایده‌آل بورژوازی تصمیم گرفتند.

مفهوم دموکراسی عموماً به مفهوم برابری سیاسی است. بر این اساس دموکراسی، در راس ایدئولوژی سیاسی بورژوازی و روشنفکرانی قرار می‌گیرد که آرمان سیاسی خود را برای آزادی و برابری در آن متحقق می‌بینند. برای این اقدار، دموکراسی به معنای تکامل همبستگی اجتماعی است که از طریق برابری سیاسی باید متحقق شود. این ایدئولوژی نه تنها بورژوازی بلکه توده‌های بزرگی از پرولتاریای تحت رهبری سوسیال دموکراسی قدیمی را نیز در بر می‌گیرد.

دموکراسی [و] برابری سیاسی برای بشریت آزادی و برابری به ارمغان نمی‌آورد. زمانی که بیش از ۱۳۰ سال پیش آرمان‌های انقلاب بزرگ فرانسه، آرمان‌های دموکراتیک: آزادی، برابری، برادری، تمام بشریت را سرشار از امید کرد، همه این‌ها می‌توانستند توجیه تاریخی خود را داشته باشند. بشریت از بندهای فئودالیسم رهایی یافته بود، اما باید به قیدوبندهای به مراتب سخت‌تر سرمایه‌داری تن می‌داد. قرن‌هاست که در کشورهای دموکراتیک شاهد فلاکت توده‌های وسیعی بوده‌ایم و وحشتناک‌ترین مبارزات طبقاتی را تجربه کرده‌ایم. تحت حاکمیت اقتصاد سرمایه‌داری، برابری سیاسی تنها به‌عنوان یک توهم توخالی باقی می‌ماند. آیا می‌توان سخن از آزادی به‌میان آورد زمانی که کارگر مجبور است نیروی کارش را به سرمایه‌دار بفروشد، وقتی که مالکین دست به استثمار کسانی می‌زنند که مالک هیچ چیز نیستند؟ آیا ریاکاری ایده دموکراسی، وقتی که برابری در مقابل قانون در بهترین حالتش به مفهوم آزادی سلطه و استثمار توده‌های زحمتکش توسط سرمایه‌داری است، پدیدار نمی‌شود؟ آیا آزادی در دولت سرمایه‌داری به آزادی گرسنگی و برادری به ریاکاری اداهای شرم‌آور بنگاه‌های خیریه تبدیل نمی‌شود؟ کارل مارکس دقیقاً ضربه را به درستی آنجا فرود می‌آورد که در تحلیل‌هایش پیرامون تجارب کمون کاملاً واضح در مورد دموکراسی سرمایه‌داری سخن می‌گوید: «طبقه‌ی برده‌شده هرچند سالی یک‌بار اجازه می‌یابد تا تصمیم بگیرد که کدامین نماینده طبقه حاکم در مجلس او را نمایندگی یا پایمال کند.»

پرولتاریا باید به‌دنبال غلبه بر دموکراسی صوری باشد. نمی‌تواند به برابری سیاسی اکتفاء کند. باید برای برابری اقتصادی، به لغو مالکیت بر ابزار تولید تلاش کند. این هدف نه با مبارزه پارلمانی بلکه با مبارزات طبقاتی، با عمل توده‌ها قابل دستیابی است. پرولتاریا باید برای دموکراسی سوسیالیستی، برابری سیاسی و اقتصادی بجنگد. فقط از این طریق جامعه سوسیالیستی بی‌طبقه که به مفهوم رهایی کامل بشریت است، امکان‌پذیر می‌شود.

اما مبارزه با دموکراسی صوری در عین حال مبارزه با دولت دموکراتیک نیز هست که از دموکراسی صوری برای سرکوب یک طبقه استفاده می‌کند. حتی در دولت دموکراتیک هم شاهد ارگان‌های قدرت طبقه مالکین هستیم که باید آن‌ها را نابود کنیم.

در دولت دموکراتیک دموکراسی محدود به استثمار و دیکتاتوری طبقه مالک بر اکثریت جامعه می‌شود. پرولتاریا از برابری سیاسی محروم شده و در زمان انتخابات از طریق قدرت مطبوعات یومیه سرمایه‌داری به رأی‌دهنده تنزل داده می‌شود. همان‌طور که کارل مارکس گفته است، پرولتاریا هرچند سال یک‌بار اجازه می‌یابد نمایندگان را در پارلمان انتخاب کند که منافعش را زیر پا بگذارند.

سوسیالیست‌های انقلابی در نوامبر ۱۹۱۸ پی بردند که تحقق دموکراسی صوری، برابری سیاسی و فراخوان مجلس ملی، مرادف با استقرار سلطه‌ی طبقاتی بورژوازی و با تثبیت استثمار و فشار بر اکثریت مردم توسط اقلیتی ناچیز است. آن‌ها دموکراسی را جانشین نظام شورایی و مجلس ملی را در مقابل کنگره شوراها قرار دادند. نظام شورایی، برابری سیاسی برای مالکان و استثمارگران را رد می‌کند. [سیستم شورایی] سلطه طبقاتی محرومان از مالکیت را در مقابل سلطه‌ی طبقاتی مالکان قرار می‌دهد. دولت هنوز برجسته نخواهد شد، بلکه به ابزار قدرت پرولتاریا بدل می‌شود. آزادی استثمار منکوب می‌شود، و مقاومت استثمارگران توسط دیکتاتوری پرولتاریا با قدرت درهم شکسته خواهد شد.

در نظام شورایی، شوراها کارگری نماینده توده‌های زحمتکش را گرد هم می‌آورد. کسانی که از نیروی کار دیگران نفع می‌برند از حق رأی محروم می‌شوند. بدین‌وسیله، تضاد اقتصادی‌ای که زیربنای دموکراسی صوری نظام پارلمانی است، از بین می‌رود. شوراها کارگری در ارتباط تنگاتنگی با انتخاب‌کنندگان قرار گرفته و دائماً تحت کنترل آنان هستند. آن‌ها برای مدت معینی انتخاب نمی‌شوند بلکه هر زمانی قابل عزل‌اند. بدین طریق احساس مسئولیت‌پذیری قوی‌تری در شوراها کارگران رشد می‌کند. نفوذ رأی‌دهندگان در قانون‌گذاری و پیشبرد آن به مراتب قوی‌تر از آن چیزی است که در پارلمان دموکراسی صوری وجود دارد. در نظام شوراها، قانون‌گذاری و اجرای آن در دست شوراها کارگری یکی شده که به‌موجب آن هرگونه بوروکراسی‌ای محکوم به نابودی می‌شود. بنابراین، نظام شورایی به پایه و اساس یک نظم اجتماعی جدید بدل می‌شود. نظام شورایی در عرصه سیاسی و اقتصادی دست‌به‌عمل خواهد زد. از لحاظ سیاسی، در دوره انتقالی به سازمان حاکمیت پرولتاریا بدل می‌شود. ارگان‌هایش باید مدیریت سیاسی را به‌دست گیرند و در عرصه اقتصادی به سازمان تولید بدل شوند.

بدین ترتیب نظام شورایی در فعالیت عملی سیاسی خود به سازمان رزمنده انقلابی پرولتاریا بدل خواهد شد. این امر پرولتاریا را به تصمیم‌گیری‌های مشترک مبارزاتی برای عقب‌راندن مخالفینش سوق خواهد داد. این وضعیت دائمی نبوده و نباید باشد. به‌محض این که دموکراسی سوسیالیستی به لغو مالکیت بر وسایل تولید دست یافت، دیکتاتوری پرولتاریا متوقف می‌شود. به این وسیله دولت ساقط شده و یک جامعه سوسیالیستی جایگزین آن می‌شود. کارل مارکس درباره‌ی دوره انتقالی نوشت: «... بین سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی یک دوره گذار

انقلابی از این به آن قرار دارد. متناسب با آن یک دوره انتقالی سیاسی وجود دارد که [شکل] دولت آن چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد.»

نظام شورایی، توده های زحمتکش را برای عمل مشترک گرد هم می آورد. بدین وسیله به دموکراسی واقعی نزدیک تر می شود، زیرا تنها یک اقلیت کوچک از آن محروم است و دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه اراده اکثریت قریب به اتفاق مردم تبدیل می شود. ابزار تولید را به تملک کل جامعه درمی آورد؛ و به سوی نخستین مرحله جامعه کمونیستی هدایت می کند. نظام شورایی هنوز کمونیسم را برقرار نمی کند. هم چنان از برخی هنجارهای حقوقی مدنی بورژوازی استفاده می کند. انتقال از تولید سرمایه داری و مقولات حقوقی بورژوازی به تولید اجتماعی و به رسمیت شناختن برابری اجتماعی تنها در مسیر تکاملش میسر می شود. اصلی که کارل مارکس بیان می کند: «هرکس به اندازه توانایی اش و هرکس مطابق نیازش»، همان طور که خود کارل مارکس اظهار داشت، «زمانی» حاصل خواهد شد «که کار نه تنها به وسیله ای برای زندگی، بلکه خود به اولین نیاز زندگی» بدل شود.

۳- اجتماعی کردن و نظام شورایی

منظور از اجتماعی کردن انتقال ابزار تولید به مالکیت جامعه است. اجتماعی کردن هنوز به مفهوم سوسیالیسم یا حتی کمونیسم نیست و به معنای خارج کردن قدرت اقتصادی از جامعه سرمایه داری است که تنها با مبارزه سیاسی امکان پذیر است. تا زمانی که دولت دموکراتیک وجود داشته باشد، اجتماعی کردن غیرممکن است. کلیه اقدامات اجتماعی کردن تحت قدرت دولت دموکراتیک، شیوه تولید سرمایه داری را حفظ می کند که تنها پوشش ظاهری دموکراتیک دارد. در مطلوب ترین حالت، علاوه بر صاحبان ابزار تولید به عنوان بهره بردگان از نیروی کار، دولت نیز وارد میدان شده و هردو ارزش اضافی ایجاد شده توسط نیروی کار را بین خود تقسیم می کنند. به کارگر «دموکراسی کارخانه» وعده داده شده است و ظاهراً به او هم حق بیان داده می شود، اما در واقعیت امر، حق استثمار کارخانه داران تقویت شده و سود آن ها تضمین می شود.

نظام شورایی باید در شکل عمل سیاسی اش مبارزه ای را به پیش برد تا به اجتماعی کردن و نابودی سرمایه داری دست یابد. در عین حال اجتماعی کردن، مشروط به ادامه تولید بر مبنایی است که توسط سرمایه داری ایجاد شده است. این پایه نباید نابود شود؛ بلکه باید بلافاصله در جایی که آنارشی تولید سرمایه داری در مقابل اقتصاد سازمان یافته سوسیالیستی برای تولید نیازهای فوری جامعه قرار می گیرد، اجرا شود. این بدان معنا نیست که اجتماعی کردن باید به طور یکنواخت، همه جا و در یک روز معین آغاز شود. حوزه های گسترده تولیدی ای وجود دارد که باید فوراً اجتماعی شوند، در حالی که جاهای دیگر که از اهمیت کمتری برخوردار هستند، می توانند در ابتدای امر دست نخورده باقی بمانند. امر اجتماعی کردن را نمی توان [تنها] به کارگران واگذار کرد. این امر تنها از طریق عمل مشترک همه کارگران و مصرف کنندگان امکان پذیر است، در این امر [اجتماعی کردن] هم چنین

مشارکت مردانی در عرصه‌های علمی نیز ضروری است. سازماندهی این نیروها برای فعالیت اقتصادی در نظام شورایی امکان‌پذیر است. در نظام شورایی دو سازمان کارگران و مصرف‌کنندگان با هم متحد می‌شوند. این دو، سازمان‌های متفاوتی هستند و باید دانش در درون هر کدام‌شان تأثیرگذار باشد.

نیروی محرکه تولید سرمایه‌داری سود است. سرمایه‌داری به نیازهای جامعه اهمیتی نمی‌دهد و هرج و مرجی را ایجاد می‌کند که درحال حاضر به‌خصوص در آلمان شاهد آن هستیم. بنابراین، سرمایه‌داری ناتوانی خود در بازسازی اقتصاد ویران‌شده را به اثبات می‌رساند. سرمایه‌داری در برابر انحلال کامل مقاومت می‌کند در حالی که خود پیش‌شرط‌های اقتصادی برای ثبات جامعه را نابود می‌کند. اجتماعی کردن، بی‌برنامه‌گی تولید سرمایه‌داری را برمی‌چیند و تلاش می‌کند از هدررفتن هر نیرو و وسیله‌ای جلوگیری کند و با صرف کمترین نیرو بالاترین بهره‌وری را توسعه دهد. تعیین نیازها از طریق سازماندهی مصرف صورت می‌گیرد. در این نوع سازمان‌دهی، کلیه نیروهای شاغل جامعه نقش ایفاء می‌کنند که در شوراهای کارگری منطقه‌ای متمرکز شده‌اند.

تولید توسط سازمان شوراهای کارگری هدایت می‌شود. کارگران و کارمندان از درون خود شوراهای کارخانه را انتخاب می‌کنند که مسئول کنترل تولید هستند. از درون شوراهای کارخانه، ارگان‌های کنترل منطقه‌ای تولید انتخاب شده که در رأس آن شورای ملی اقتصاد قرار دارد. در شورای ملی اقتصاد سازمان‌های تولیدی و مصرفی متحد می‌شوند.

مدیریت شرکت‌ها در دست شوراهای کارخانه است. این امر توسط شورای مجامع ناحیه‌ای، که متشکل از نمایندگان شوراهای یک رشته تولیدی در یک حوزه اقتصادی هستند، تعیین می‌شود. در مدیریت کارخانه و همچنین در ارگان‌های کنترل تولید (شورای مجامع ناحیه‌ای، شورای مجامع کشوری، شورای ملی اقتصاد) مردان دانشمند نقش فعالی ایفا می‌کنند.

سازمان‌دهی تولید برنامه‌ریزی شده نیاز به تشکیل یک سازمان اقتصادی شورایی دارد. از طریق آن باید خودگردانی تمام مشاغل، بخش‌های صنعتی-تجاری، تجارت و حمل و نقل تضمین بشود. پایه و اساس این سازماندهی، شوراهای کارخانه، کوچک‌ترین واحدهای تولیدی اجتماعی حیات اقتصادی است. از درون این واحدها افراد معتمد شاغلین انتخاب می‌شوند. این سازماندهی شورایی تمام نیروهای شاغل را تحت پوشش قرار می‌دهد. این سازمان باید به‌صورت ارگانیک در یک سازمان مرکزی که زندگی همه مردم و اقتصاد را در بر می‌گیرد، توسعه یابد. جمهوری آلمان به‌صورت یک واحد اقتصادی درخواهد آمد و به‌صورت مرکزی اداره می‌شود و به ناحیه اقتصادی تقسیم می‌شود که در آن‌ها فعالیت‌های تولیدی در سازمان‌های ناحیه‌ای جمع می‌شوند. کل تولید به بخش‌های صنعتی، تجاری و شاخه‌های اقتصادی و گروه‌های مستقل حرفه‌ای تقسیم می‌شود.

این ساختار در گروه‌های زیر تقسیم می‌شوند:

۱. کشاورزی، باغداری، دامپروری، جنگلداری و ماهیگیری
۲. استخراج معادن، فلزات و مواد آلی (متالورژی و نمک)، حفر مواد خام
۳. صنایع سنگ و خاک، صنعت ساخت و ساز
۴. صنایع فلزی
۵. صنایع شیمیایی
۶. صنعت نخ‌ریسی و نساجی
۷. صنعت کاغذ، گرافیک
۸. صنعت چرم و کفش
۹. صنعت چوب و چوب‌سازی
۱۰. صنایع غذایی (مشروبات و دخانیات)
۱۱. بانکداری، بیمه و تجارت
۱۲. صنعت حمل و نقل
۱۳. کارمندان دولت و کارگران شرکت‌های دولتی و شهری
۱۴. حرفه‌های آزاد.

در درون گروه‌های ذکر شده در بالا سازمان‌های کارگری بر اساس شوراهای کارگری تا شوراهای سراسری ملی شکل می‌گیرند.

در هر واحد مستقل، شورای کار با در نظر گرفتن گروه‌های کارمندان و کارگران انتخاب می‌شود. شورای کار همه امور شرکت را به همراه مدیریت نظارت و تنظیم می‌کند.

در جایی که یک بنگاه شامل چندین واحد یا بخش‌های مستقلی باشد، یک شورای کارگری برای هر واحد انتخاب می‌شود. این شوراها با هم شورای عمومی (شورای کل کارخانه) را تشکیل می‌دهند، که از درون آن شورای نظارت در مدیریت شرکت انتخاب می‌شود.

برای بنگاه‌های کوچک و متوسط مستقل با تولید مشابه، مجمعی از شوراهایی که از لحاظ مکانی در یک محدوده و منطقه قرار دارند شکل می‌گیرد. در آن‌ها هم‌چنین شوراهای شرکت‌های بزرگ با همان نوع تولید می‌توانند از طریق شورای مجامع ناحیه‌ای ملحق شوند.

اصناف مستقل کوچک و سایر گروه‌های شغلی که نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان شرکت تقسیم‌بندی کرد، در محلات، یا در شهرهای بزرگ با ناحیه‌های مختلف، شوراهای صنفی مشترکی تشکیل می‌دهند (شورای شغلی).

شوراهای کارگری، شوراهای محلی، شوراهای منطقه‌ای یا شوراهای کارگری مشترک، هر گروه در یک ناحیه اقتصادی، شورای مجامع ناحیه‌ای را تشکیل می‌دهد و یک کمیسیون مدیریت انتخاب می‌کند. شورای مجامع ناحیه بر اساس آیین‌نامه‌ای که توسط شوراهای سراسری تصویب شده، وظیفه کنترل و نظارت بر تولید ناحیه‌ای را به عهده دارد. در محدوده هر ناحیه، شورای مجامع ناحیه‌ای بالاترین مرجع برای تصمیم‌گیری در مورد کلیه مسائل مربوط به روابط تولیدی گروه خود است.

شورای مجامع ناحیه‌ای هر گروهی از بین اعضای خود نمایندگانی را برای شورای اقتصادی ناحیه انتخاب می‌کند. این شورا در مورد ناروشتی صلاحیت تصمیم‌گیری بین گروه‌های موجود ناحیه تصمیم‌گیری می‌کند. همچنین مسائل مربوط به تولید و مسائل اقتصادی که فقط در آن ناحیه قابل تنظیم است در حوزه اختیاراتش قرار دارد.

شورای مجامع ناحیه‌ای هر گروه از درون خود نمایندگانی را برای شورای مجامع کشوری انتخاب می‌کند که متشکل است از نمایندگان گروه‌های مشابه تمام نواحی.

شورای مجامع کشوری (کنگره سراسری شوراهای) بالاترین مرجع تصمیم‌گیری این گروه‌ها است.

این شورا (کنگره) طبق برنامه‌های اقتصادی عمومی شورای اقتصاد ملی، نوع و میزان، تهیه و توزیع مواد اولیه، فروش محصولات و کلیه مسائل مربوط به این گروه را تنظیم می‌کند. (شورای مجامع کشوری - کنگره سراسری شوراهای) کمیسیون‌های ویژه‌ای را برای رسیدگی به تمام مسائلی که باید انجام دهند، تشکیل می‌دهد که می‌توانند توسط کارشناسان تکمیل شوند.

شورای مجامع کشوری متشکل از حوزه‌های مختلف - صنعتی، تجاری و بازرگانی و غیره - از درون خود نمایندگانی را برای شورای ملی اقتصاد انتخاب می‌کند.

نمایندگان شورای مجامع کشوری در شورای ملی اقتصاد به نسبت تعداد کل افراد شاغل در هر گروهی تنظیم می‌شود.

شورای ملی اقتصاد متشکل از نمایندگان ۱۴ گروه اقتصادی که در بالا نام برده شده‌اند و نمایندگان سازمان مصرف‌کنندگان به نسبت برابر، است. شورای ملی اقتصاد توسط شورای مرکزی که برای این امر تعیین شده است، رهبری می‌شود.

خواست اجتماعی کردن جهت تغییر دولت سرمایه‌داری عمیقاً در قلب زحمت‌کشان ریشه دارد. این اراده در نوامبر ۱۹۱۸ به شکل قهرآمیزی بروز کرد.

همه جا کارگران، شاغلان و کارمندان دولت، شوراهای خود را ایجاد کردند تا این کار عظیم را آغاز و تکمیل کنند. مشکل بزرگی که در آن زمان ظاهر شده بود تا به امروز حل نشده است. طبقه کارگر بدون هیچ‌گونه آمادگی با این مشکل مواجه شد؛ او خود در مبارزه برای رهایی از درون تکه پاره شد. جامعه بورژوازی دست به

مقاومت زد و بدین وسیله، انقلاب اجتماعی آغاز شد، روندی که کارل مارکس در «هجدهم برومر» پیش‌بینی کرده بود:

انقلاب‌های پرولتاریایی، مانند انقلاب‌های قرن نوزدهم، همواره در حال انتقاد از خویش‌اند، در مسیر پیشروی‌شان از حرکت باز می‌ایستند و به آن‌چه ظاهراً انجام یافته، برمی‌گردند تا دوباره به آن بپردازند و تلاش را از سرگیرند، به دودلی‌ها، ناتوانی‌ها و ناکامی‌های تلاش‌های اولیه خویش بی‌رحمانه می‌خندند، رقیب را به زمین نمی‌زنند مگر برای فرصت‌دادن به وی تا نیروی تازه از خاک بگیرد و به‌صورتی دهشتناک‌تر از پیش، رویاروی‌شان قد علم کند، در برابر عظمت و بی‌کرانی نامتعیین هدف‌های خویش بارها و بارها عقب می‌نشینند تا آن لحظه‌ای که کار به‌جایی رسد که دیگر هرگونه عقب‌نشینی را ناممکن سازد و خود اوضاع و احوال فریاد برآورند که «رودس** همین جا است، همین جا است که باید جهید! گل همین جا است، همین جا است که باید رقصید!»***

توضیح ناشر:

ریچارد مولر، رئیس شورای اجرایی شورای کارگران و سربازان انقلاب نوامبر ۱۹۱۸-۱۹۱۹، این اندیشه‌ها پیرامون «نظام شورایی در آلمان» را، که از بهار ۱۹۱۹ از سوی او و ارنست دویمینگ و دیگر رهبران انقلاب نوامبر پرورده شده بودند، در سال ۱۹۲۱ در مجموعه‌ای زیر عنوان باصطلاح «نظام شورایی بی‌پیرایه» [Reinen Rätssystem] تدوین کرد.

توضیحات مترجم:

* ریچارد مولر یکی از اعضای «معتدین انقلابی» برلین بود که در سازماندهی فعالیت‌های اعتصابی سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۸ در آلمان شرکت داشت. در روزهای انقلابی نوامبر، مولر به‌عنوان رئیس شوراهای کارگران و سربازان در برلین انتخاب شد. او پس از شکست انقلاب به حزب کمونیست تازه‌پای آلمان پیوست. در جریان استالینیزاسیون حزب، مولر از زندگی سیاسی کناره‌گیری می‌کند. پس از آن دیگر ردی از او در دست نیست.

*** Hic Rhodos, hic salta! جمله لاتینی «رودس همین جا است، همین جا است که باید جهید» برگرفته از یکی از افسانه‌های ازوپ است. این جمله خطاب به لافزنی گفته شده که مدعی بود در جزیره رودس پرشی عظیم کرده است. مفهوم جمله چنین است: «رودس همین جا است، اگر پریدن از تو ساخته است، همین جا پیر!» ولی دنباله جمله که در متن مارکس به آلمانی آمده است «گل همین جا است و همین جا است که باید رقصید»، عبارتی از هگل است در پیشگفتار او بر فلسفه حق. واژه یونانی رودوس Rodos می‌تواند به معنای گل سرخ و Rhodes به‌معنای جزیره رودس باشد.

*** این پاراگراف را از ترجمه هیجدهم برومر چاپ فارسی از باقر پرهام برداشتم. توضیحی هم در مورد رودس آورده است که در زیر می‌آید - م

«... انقلاب‌های پرولتاریایی، مانند انقلاب‌های قرن نوزدهم، دائماً خود را مورد انتقاد قرار می‌دهند، مرتباً خودشان را در جریان خودشان قطع می‌کنند، برمی‌گردند به آنچه به نظر می‌رسد انجام شده است، برای شروع دوباره، ظالمانه و کاملاً نیمی از نقاط ضعف، مسخره‌کردن. و ترحم از تلاش‌های اول آن‌ها، فقط به نظر می‌رسد که حریف خود را به زمین می‌اندازد تا بتواند نیروهای جدیدی را از زمین بیرون کشیده و خود را مجذوب‌تر نسبت به آن‌ها بازگرداند، همیشه دوباره از وصف نامحدود اهداف خود شروع کنید تا این‌که اوضاع ایجاد شود، که هر برگشتی را غیرممکن می‌کند و شرایط را خود می‌نامند!»

* منبع:

<https://www.workerscontrol.net/de/activists/das-raetesystem-deutschland>